

محمد علی بیاتلو

چشم انداز ادبیات و
فرهنگ در ایران معاصر



- چشم انداز ادبیات و فرهنگ در ایران معاصر
- سپانلو، محمدعلی
- چاپ اول آذرماه ۱۳۶۵ (کالیفرنیا - آمریکا)
- کانون اندیشه
- طرح روی جلد : فواد
- بهاء : معادل ۳ دلار

All rights reserved.

Copyright © 1986 by KANOON-e-ANDISHE.

***Cover art work Copyright © 1986 by
KANOON-e-ANDISHE.***

- حق چاپ این کتاب در اروپا و آمریکا برای کانون
اندیشه محفوظ است .
- نقل قول از این جزوه با ذکر مأخذ آزاد است .

محمد علی بیاتلو

چشم انداز ادبیات و
فرهنگ در ایران معاصر



آذرماه ۱۳۶۵

PRINTED IN THE UNITED STATES OF AMERICA.

سخنی در باب جزوه حاضر:

اثری را که پیش رودارید، متن سخنرانی محمدعلی سپانلو، شاعر، محقق و نویسنده کشورمان است که در ۱۹ ژوئیه ۱۹۸۶ در دانشگاه کالیفرنیا، جنوبی ایراد شده است. این برنامۀ توسط انجمن دوستان فرهنگ ملی ایران برپا شد و ما به خوشحالی ما است که بتوانیم این سخنرانی را در این جزوه به دوستان فرهنگ ایران ارائه دهیم.

سعی کرده ایم متن را کاملاً از روی نسخه نواری پیاده کنیم. قسمت‌هایی را به دلیل تنظیم جزوه سخنرانی حذف کرده ایم.

در اینجا لازم میدانیم از انجمن دوستان فرهنگ ملی ایران که آرزوی انتشار آن را به ما داده اند تشکر کنیم. همچنین با سپاس فراوان از دوست خوبمان سندباد که پیاده کردن متن را از روی نوار بعهده گرفت.

کانون اندیشه

برای من حسن توفیقی است که گروهی از هموطنان عزیزمان را که هنوز علاقه‌شان را به زبان فارسی از دست نداده‌اند و مسلماً بسیاری بیش از من هم علاقه دارند، در یکجا ببینم. من بــــه دعوت انجمن دوستان فرهنگ ملی ایران، انجمنی که در اینجا در حال تاسیس بوده است که کار فرهنگ و ادب را بطور خاص تعقیب کند، اینجا خدمتتان هستم. فکر کردیم از هزاران نکته و حرف که هست، آن نکته‌ی هزارویکم را در اینجا با شما طرح کنیم و آن سرگذشت فرهنگ و ادبیات ایران است، از دیرباز و تصویری از آن چه که امروز وجود دارد. بنا بر این بخودی خود، این بحث ما دو مقوله خواهد بود: یکی باز دید گذشته و دیگری ترسیم امروز. شاید در پرتو این باز دید و این ترسیم، ما بتوانیم شکلی از آینده را هم ببینیم.

فرهنگ و ادبیات ایران یک سری مشخصات عمومی دارد که با ادبیات جهانی قابل تطبیق است و بعضی ویژگی‌ها دارد که مخصوص به خودش است. از جمله موازات فرهنگ و ادب ما با تحولات زندگی

ایرانی است. یعنی گاهی از زندگی جلو و مبشر دوران آینده بود و گاه زندگی در او اثر گذاشته و آن واکنش‌های زندگی را در خود نشان داده است. بدین ترتیب ما راه‌درازی را آمده ایم و می‌خواهیم تا حدی این شکل را نشان دهیم. برای ایرانیان دو چیز ممتاز در دنیا است که در سطح خیلی بالا عرضه می‌کنند: شعر و قالی. شعر در مقوله‌ی عام فرهنگ و ادبیات جا می‌گیرد و این اهمیت با عث می‌شود که ما بخش مهم سخنان خود را به شعرا اختصاص دهیم و از شعر مثال بزنیم. اما با وجود این شعر خودش در مقوله‌ی عام فرهنگ و ادبیات جا می‌گیرد و ما بناچار باید در آغای این مقوله‌ی عام بپردازیم. زبان فارسی امروزی ما، یکی از لهجه‌های ایرانی است معروف به فارسی دری یا درباری، در مشرق کشور. این زبان تا به امروز زبان رسمی مملکت ما است و این خود، از مبارزهای برخاسته که در تاریخمان ثبت شده است. بنظر من، ادبیات ایران اساسا سرگذشت مردم ایران برای استقلال است، استقلال ملی. تا آنجا که در تاریخ ثبت شده، هنگامی که ایران به اشغال اعراب درمی‌آید، تحولاتی که در جامعه ایرانی رخ می‌داده را، اجازه بروز می‌دهد. جامعه کهنه شده عصر ساسانی، در مقابل نسیم جدیدی که می‌وزید بناچار از درون شکست خورده و در واقع یکی از ولایات تابعه این سرزمین را گرفت. یک نمونه‌ی کوچکتر این سرگذشت نمونه‌ی افغانهاست. کتاب کهنه‌ای را اخیراً دیدم که از طرف انجمن زرتشتیان در هند چاپ شده بود و در آن به کتاب کهنه دیگری بنام تاریخ یزد

رجوع شده بود. این غیر از تاریخ یزد معروف است. در آنجا نویسنده می گوید که مسافری داشتم در یزد که یک درویش زرتشتی بود و او کتاب کهنه ای داشت. این کتاب خاطرات یک ایرانی بود، مقارن با حمله ی اعراب. خاطرات این ایرانی شکوه از دست مزدکیان است، می گوید پسرانم را کشتند، زمین هایم را آتش زدند، عربها بهتراند، زیرا لا اقل به عهد و پیمان خود وفا می کنند و نویسنده در پایان می گوید که من جز مرگ راهی ندارم. مسئله ی خیلی حساسی است. همانطور که می دانید حمله ی عرب به ایران ۶۰ تا ۵۰ سال طول کشید تا به پیروزی رسید. نکته این است که اقلیت تحت فشار دوره ی ساسانیان که مزدکیان بودند، بعدا با اشغالگران عرب همکاری کرده اند و از آنها بی رحمتر نیز بوده اند. نمونه ی دیگری از آن سلمان فارسی است.

پس در واقع این سرزمین از درون شکست خورده بود و این

داستان همیشگی حدوث و تجدید تمدن ها است. تمدنی که بتواند مرگ را از سر گذرانده دوباره زندگی یابد، تمدن تکامل یافته ای است و تمدن ایران از جمله ی آنهاست. بطور مختصر، اعراب با شعارهای بسیار ساده ایران را می گیرند، بگوئید لا اله الا الله، و یا انمل مؤمنون اخو، جامعه ی کاستی باطل است. مردمی که از داخل شکست خورده اند با این شعار امید بخش همکاری می کنند. اما کمی بعد، برخلاف آنچه جنگجویان پیشروی عرب به

این حرف اعتقاد داشتند، کسانی که به حکومت می نشینند، راه خلاف درپیش گرفته و در عاقبت یک تبعیض ملی هم بر تبعیض طبقاتی می افزایند. در این رابطه است که یکی از مبارزات ایرانیها شکل می گیرد. چرا؟ اشغالگران از آغا ز زبان ملت مغلوب را نپذیرفته و لفظ عجم به معنی نادان والکن را در برابر عرب به معنی فصیح و دانا به کار می برند. بنابراین اولین مبارزه‌ی مردم ایران برای استقلال در چهارچوب زبان صورت می گیرد. این خودپیوندی از فرهنگ و سیاست است که بحث را انداکی وارد تجزیه و تحلیل می کند. چندین نشانه در تاریخ است که حکایت گر فرهنگ پیش از عرب در ایران است. ابن خلدون، پدر علم تاریخ، کسی که تاریخ را به صورت سرگذشت علت ها بررسی می کند، درباره‌ی ایرانیان می گوید: "بعید است ملتی که به این درجه از تمدن رسیده، کتاب و فرهنگ نداشته باشد، پس کجا هستند؟" این پرسش وی امضای بر سرگذشت کتاب سوزانهاست.

سرزمین های دوردست از مرکز خلافت در ایران، محال مبارزات شدیدتر بوده و به همین دلیل اصل مبارزه در خراسان امروز انجام می گرفته است از اینجاست که لهجه‌ی خراسانی یا فارسی دری رشد می کند، که یادگارهایی هم از آن مانده از جمله، بیانی از خسروانوشیروان که:

"هر آنکه رود چرد، و آنکه خسبد، خواب بیند."

یکی از طرق مبارزه رخنه در فرهنگ فاتحان بوده است . . .
ایرانیها زبان عربی را آموخته در آن استاد میشوند و در این زبان تاریخ خود را به یادگاری می گذارند . یکی از این مردان بزرگ تاریخ ، روزبهان پسر دادویه ، معروف به ابن مقفع بود که بسیاری از کتابهای ممتاز ایرانی را به زبان عربی ، زبان فاتحان ترجمه کرد ، چرا که فاتحان آنچه به زبان غیر عرب بود از میان می بردند . وی کتابهای معروف کلیده و دمنه که کتاب سیاست بوده ، خدا ینا مک که شاهنامه ی فردوسی بر مبنای آن ساخته شده و هزار دفستان که هزار و یک شب است را ترجمه کرد . کتابهایی نظیر عتاج در سیرت انوشیروان و کتابهای از بیمن رفته ای چون کتاب مزدک و مانی ، در زبان عربی می ماند و به زبان فاتحان باقی مانده ، آنان را به تدریج به تصرف خود درمی آورد . بنی امیه که به ضدیت با ایرانی بودن ، معروف اند دو روز نوروز و مهرگان را که جشن های ایرانیان بودند جشن می گرفتند . معروف است که هاشم در هر کجا که درمی مانده می گفته بروید و ببینید اکا سره در این باب چه کرده اند که اکا سره جمع کسری است و کسری بطور مطلق یعنی پادشاهان ایرانی . اغلب خلفای ایشان در جستجوی علم سیاست به کلیده و دمنه یا خدا ینا مک مراجعه می کرده اند . این نوعی از رخنه در فرهنگ موجود بود . برای اینکه بگویم این تنها راه بوده ، به چند خبر دیگر متوسل می شوم : کتابخانه ی اسکندریه را که گرفتند ، عمرو عاص از مصر

برای عمر می نویسد که چنین کتابخانهی بزرگی در اینجا است ، با آن چه بکنم؟ در آن کتابخانه چهارصد کتاب جمع شده بوده است. مهمترین کتابخانهی دنیا بوده و بعد از افول تمدن یونان، بازار مکتب اسکندرانی و فلسفه و فکر در اسکندریه بوده است. عمر پاسخ می دهد که: " آنها یا خلاف قرآن است یا مطابق قرآن ، اگر خلاف قرآن است ، باید سوزانده شود. اگر مطابق قرآن است ، ما به آنها احتیاجی نداریم. " پس کتابخانه نابود می شود.

جرجی زیدان که این جمله را می نویسد ، اضافه می کند که اعراب در ابتداء کتابهای بسیاری سوزانده و بعد از باب تمدنی شدند که بیشتر از آن به بشریت کتاب تقدیم داشت . پس بدین ترتیب ایرانیها آثار خود را حفظ کردند. اما از آثار عاشقانه ای چون خسرو و شیرین ، لیلی و مجنون و... ، فقط نامی از وامق و عذرا شنیده اید ، خود این کتاب کجاست ؟ ما خبرش را داریم که عبدالله بن طاهر ، دست نشاندهی خلیفه ی عباسی ، از کسی که این کتاب را مقابلش گذارد ، پرسید: این چیست ؟ در جواب گفت: وامق و عذرا از کتابهای بسیار خوب قدیم ایران است . پاسخ داد: ما این کتابها را نمی خواهیم و دستور داد در تمام منطقها کتابهای پهلوی را سوزانند. نتیجه ی کلی کار ، نفوذ در فرهنگ فاتحان بود.

صرفاً به گذشته برگشتن مصداق همان جمله خسرو و انوشیروان

بود، خوابیدن و خواب دیدن. می بایست با تکیه به سنت هنسری گذشته و از اتفافی که افتاده، استفاده کرد و آینه‌ی دیگری ساخت. بدین ترتیب تمدن کهنه‌ی ساسانی، در شرایط دیگری، در شرایطی که دکتر عبدالحسین زرین کوب به حق " دو قرن سکوت " اش میخواند، به شکل دیگری عنصرمقاومت و عنصرمقاومت برای استقلال ملی در ایرانیان بوجود آمد.

پس از روی کار آمدن حکومت‌های ملی در ایران، مثل صفاریان و سامانیان، کتاب‌هایی که اصل پهلویشان از بین رفته بود و به زبان عربی و ترجمه مانده بودند، از نوبه فارسی دری یا خراسانی ترجمه می شوند. یک فرهنگ مدت ۲۰۰ سال در دل یک فرهنگ بیگانه و دیعه گذاشته شده بود. این خودیکی از شگردهای بزرگ مبارزه است. من یاد تمثیلی از همین وامق و عذرا می افتم که عنصری آن را به شعر در آورده بود. چند سال پیش در پاکستان استادی که زبان فارسی هم می دانست، قرآن کهنه‌ای را به صحافی برای تعویض جلد می برد. صحاف که جلد را باز می کند، می بیند صحاف سابق به جای آنکه لای جلد مقوا بگذارد، مقداری کاغذ نوشته شده را فشرده و در آن جا داده است. وقتی استاد برای گرفتن کتابش می آید، صحاف این کاغذها را به او داده می بیند ۶۰۰ بیت از اشعار وامق و عذرا ی عنصری طی ۹۰۰ سال در جوف این قرآن محفوظ مانده. نکته‌ی دیگر که شاید جالب توجه باشد، اینست که به

جای آنکه به قرآن کهنه‌ای بی حرمتی نشود، معمولا آنها را در جرز دیوارها می گذاشتند. یک ستون در امام رضا (ع) برای نو سازی خراب کردند که در آن مقداری قرآن بود. یکی از این قرآن‌ها زیر نویس فارسی داشت. این زیر نویس نوعی شعر هجائی بود و متوجه می شوند که شعر هجائی عصر ساسانی در زیر نویس نوشته شده است.

بدین وسیله می بینیم که کل فرهنگ ایران، عناصر خودش را در دل فرهنگ فاتحان به یادگار گذاشت تا وقتی که به حکومت ملی رسید. اسم این دوره ونهضت، شعوبیه است. شعب به عربی یعنی ملت و ملت یعنی مذهب، شعوبیه یعنی ملت دوستان. نخستین جنبش ایرانی برای استقلال، یکی از ارکان اصلی آن ابن مقفع است و دیگرانی چون فردوسی، ابوریحان بیرونی و ابن سینا، گرایش و آثار شعوبی دارند و بسیاری شاعران عرب زبان که گرایش شعوبی دارند. اگر به کتابی که جلال الدین همائی به نام شعوبیه نوشته و یا کتابی که به همین نام حسینقلی ممتحن نوشته رجوع کنیم، می بینیم ما بیش از ۶۰ شاعر عرب زبان شعوبیه‌گرا داریم که در خود زبان فارسی به این حد نداریم. زیرا وقتی به حکومت مستقل خود رسیدند، دیگر احتیاج به سرکوب نبود. از این نوع عکس العمل‌هایی که منجر به ساخت و ساز جدیدی در فرهنگ ایران شده باز هم داشته‌ایم، نظیر نهضت عرفان و تصوف. دوره‌ی بعدی

هجوم مغول به ایران است . عنصر مقاومت در این دوره دوباره به صورت عرفان تجلی می کند و در همین دوره کسانی که خود را صوفی می نامیدند به یک وحدت ملی رسیدند و یک سلسله ایرانی ، مقصود صفویه است . دوره دیگری ، دوره ای مشهور به عصر بیداری است . از قدیم حکومت برد و قانمهی مذهب و دربار متکی بوده است . پادشاهان معتقد به فره خداوندی بودند و مذهب ادعا می کرد که در بزرگان خود خون مقدس هست . در این میان جایی برای ابراز نظر توده های ملت نبود . ضرورت های زمان نیز چیز دیگری می خواست ، اما دیگر نادری نبود که برق شمشیرش نیمی از آسیا را زیر نگین در آورد . در این دوره ، دو حرکت سیاسی و مذهبی منجر به بستن دو قرارداد دنگین ترکمن چای و گلستان بود که ملت نه تنها سرزمینهایش را از دست داد ، بلکه مورد تحقیر قرار گرفت . پس از این دوشکست ایرانیها علت را در کمبود اسلحه می دانند . به همین دلیل فکر اعزام محصل به فرنگستان به توسط عباس میرزا صورت می گیرد . از این کار نتیجهی مثبتی حاصل نشد ، به ناچار فکرتاسیس مدارس در خود ایران ارائه شد . کمتر از بیست سال بعدا میرکبیر در ایران دارالفنون را تاسیس می کند . در واقع دارالفنون تکمیل فکر عباس میرزا است . برای تربیت این محصلین کشور احتیاج به یک سیستم دولتی دارد . در زمان میرزا حسین خان سپهسالار ، سومین صدراعظم ناصرالدین شاه وزارتخانهها در ایران تاسیس میشوند و

قانونچه‌ای برای آن نوشته می‌شود که از قانون مادریا مردمی اطاعت می‌کند، که دولت قاچاری با این قسمت مخالفت می‌کند، از اینجا مبارزه‌ی عصربیداری شروع می‌شود یعنی این شکست به علت نداشتن قانون است. قانون به هر حال مقداری اختیارات برای مردم و محدودیت‌هایی برای حکومت فراهم می‌کند که خوشایند حاکمین نیست و مسئله‌ی قانون طلبی عصربیداری را آغاز می‌کند.

برای مثال، روزنامه‌ی قانون ملکم خان که در انگلیس چاپ می‌شده بطور مخفی وارد ایران می‌شود و در این دوره دو کتاب: کتاب احمد و سیاحت نامه‌ی ابراهیم بیک آثار حاج زین العابدین مراغه‌ای و طالبوف که هر دو در خارج از ایران چاپ شده بودند باعث آگاهی اذهان مردم ایرانی می‌شود تا سرانجام این نحوه‌ی تفکر قانون اساسی دوره‌ی مشروطه را پایه‌ی می‌ریزد. در کتاب ایدئولوژی مشروطیت، نوشته‌ی فریدون آدمیت به ماده‌ای اشاره شده است که ملت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق هستند. ماده‌ای که در حقیقت اصل تساوی است.

افراد ملت ایران، در برابر قانون دولتی و نه قانون مذهبی مساوی اند کاری که در مشروطیت انجام می‌گیرد به این طریق است که کارآسمان مال آسمان. در اروپا هم انقلاب صنعتی بعد از انقلاب فکری پیش آمد، خداوند جهان را به شکل یک ماشین ساخته و حالا خود آن ماشین دارد برای خودش کار می‌کند.

این رابطه‌ی مستقیم نیست و یکی دیگر از مهمترین نتایجش وقتی است که خودت را صاحب رای می‌شناسی و بین خودت و خداوند واسطه نمی‌خواهی، به این طریق است که دوران بیداری به یکی از پیروزیهای خودش در عرصه‌ی فکر و بعد در عرصه‌ی زندگی اجتماعی می‌رسد. بدون توجه به این، اینقدر مهم نیست که رژیم‌ها خودشان می‌خواهند چه کار کنند؟ سرگذشت فکری مهم است یعنی آن توقعی که در مردم ایجاد میشود و جهت‌ی که مردم بطرفش می‌روند، این است که حکومتها اینقدر مهم نیستند و شما می‌بینید که در اینجا یک انقلاب رخ می‌دهد. در پرتوی این سومین انقلاب است که ادبیات جدید ایران به وجود می‌آید، بعضی از چیزهایی که اصلاً در ایران نبوده بود می‌آید، مثل نمایش‌نامه‌نویسی، بعدها، سینما، ادبیات کودکان، مثل بسیاری از هنرهای جدید، فقط در پرتوی انقلاب آزادی بخش است که به وجود می‌آیند و به این ترتیب ما در تاریخ ایران سه جنبش اساسی داشتیم و هزاران جنبش، یعنی جنبش‌های نظامی بسیار هست و اغلب جنبش‌های نظامی شکست خورده‌اند، مگر اینکه بوسیله‌ی یک جنبش فکری حمایت شده باشند و مگر اینکه این جنبش فکری جنبش عام بوده باشد، توجه کنید هیچگاه جنبش دهقانی به خودی خود در ایران پیروز نشده، ولی همیشه وقتی پیروز شده که شهرها با آن همکاری کرده‌اند مثل ابو مسلم و جنبش دهقانی بدون کمک شهرها شکست خورده، مثل بابک خرم‌دین. از

قدیم نگاه کنید، می بینید تمام جنبش‌هایی که در ایران پیروز شده‌ست در آن به شهر و مرکز تمدن داده‌است. در تاریخ و اساطیر چیزهای آموزنده‌ای هست، اسطوره کاوه که حقیقتش معلوم نیست ولی مسئله‌ی اساسی این است که ضحاک، جزو یکی از چهار کاست ایرانی بود: کاتوزیان یا روحانیان، سپه‌داران یا نظامیان، دهقانان و پیشه‌وران و شما می بینید که گروه سواران و سپه‌داران به وسیله‌ی گروه دهقانان که ضحاک باشد سرنگون می‌شود. ضحاک روزی سندی آورده و می‌گوید امضاء کنید که من آدم عادل هستم و فردوسی می‌نویسد که کاتوزیان و سپاهیان و خودش امضاء کردند و کاوه که از پیشه‌وران بود فریاد زد و این سند را پاره کرد و آمد در بازار و چرمینه را سرچوب کرد و این انقلاب اسطوره‌ای برخاست. به‌رحال ادبیات نوین ایران ضمن اینکه این رابطه‌ی تاریخی را با گذشته‌اش دارد در فرمها و مضامین خودش مرهون انقلاب مشروطیت است. هنوز هم هیچ انقلابی این اثر را در ادبیات ایران نگذاشته بدلیل اینکه همان‌طور که گفتم در وجوه کلی زندگی این مردم اثر کرده و نشات گرفته است، هم به تاریخ این مردم متکی بوده و هم به عقاید مذهبی‌شان، پس انقلاب مشروطه انقلاب ضد مذهبی نبوده، به‌رحال این مسائلی است که مربوط به مقوله‌ی جامعه‌شناسی است ولی اثرش را در ادبیات داریم. اثرش در ادبیات آنچه که ما به ادبیات نواقض

می‌کنیم و بعد به وضع امروز ماست در واقع و آخرین تحولاتش چنین است، از دوران رودکی، از زمانی ملقب است به آدم‌الشعرا. از آن زمان، از اولین شاعر رسمی زبان فارسی که تازه پیش از او ما پنجاه، شصت نفر شاعر اسم دیگر هم ما داریم تا آغاز مشروطیت. ادبیات ایران با ماضی مینی که از نوع زندگی خودش سروکار داشت بار آمده بود. به همین دلیل علیرغم نبوغ بعضی از شعرا مثل فردوسی و حافظ و علیرغم تعهد سیاسی بعضی شعرا مثل ناصر خسرو نتوانسته بود سراز گریبان شکل‌های کهنه در بیاورد و بشکافد. آن چیزی که امکان این را داد که این شکل شکافته شود انقلاب اجتماعی بود که در واقع یک دادوستد متقابل با انقلاب ادبی داشت. این را فراموش نکنیم. این یک دادوستد دائم است، یک لحظه این پیش و یک لحظه آن، با هم حرکت می‌کنند و این گرداننده را می‌چرخانند که تا این زمان نبوده است. وقتی به دوره‌ی مشروطیت می‌رسیم می‌گویند که شعر بایده میان مردم برود. یک بار هم شعر در زمان صفوی بین مردم رفته بود و زمانی که دیگر پادشاهان به مدیحه‌گویان پادشاهان کلان نمی‌دادند، بخشی از شعرای ایران رفتند و سبک هندی را فرا گرفتند. معروف است که سه‌هزار شاعر در آن عهد در ایران زندگی می‌کرده‌اند و دیوان‌هایشان نیز موجود است. این‌ها در قهوه‌خانه‌ها می‌نشستند و شعر می‌گفتند. دیوان

با با فغانی که سرلوحه‌ی اینان قرار گرفته در اوایل صفویه،
غزل‌ها یکی یکی برای یک جام شراب گفته شده، یعنی اگر
سیصد سال پیش عنصری یک قصیده می‌گفت چهارصد غلام زرین
کمر می‌گرفت، یعنی چهارصد غلام می‌دادند و با کمر بند طلا و لی
با با فغانی برای یک جام شراب شعری سروده است، تفاوتشان
محسوس است. اما با وجود این شعر در میان مردم رفته ولی مردمی
نشده است چون آن حدروشنائی وجود ندارد. مثلا، محتشم کاشی
عاشق یک پسرناوائی بوده، رفیقش نیز عاشق یک پسر قصاب بوده
است و شاعر به خواهش رفیقش یک شعر درباره‌ی پسرناوائی سراید و
یک جام شراب می‌گرفته، این فرق قضیه است. نتیجه این میشود
که تا وقتی که انقلاب دوره‌ی بیداری رخ می‌دهد تحولات نیز در
ادبیات صورت می‌گیرد. مثلا شعر با یاد درباره‌ی مسائل امروز حرف
بزندولی هنوز با کلمات قدیمی این مسائل نوشته میشود، بعد یک
دوره‌ی بینابین داریم، مثلا، فراهانی یکی از شعرائی است که
راجع به دعوی انگلیس‌ها با بوئرها گفته:

تاز بر خاک‌ای درخت برومند

مگسل از این آب و خاک ریشه و پیوند

ما در تست این وطن که در طلبش خصب

نا و تطاول به خان و مان تو افکند

ادیب الممالک فرمش قدیمی است کلمات قدیمی واجازه

وقدرت نفس کشیدن نمی دهد. کمی بعد عارف قزوینی است که می رود
بین مردم و شعری برای مردم می گوید، بعضی هایش هنوز مانده،
از خون جوانان وطن لاله دمیده، و یا ملک الشعرای بهار که هم به
سبک استادان قدیمی شعری گوید و هم به سبک امروزی. مثل
کبوترها، مثل شعری که در زندان ۱۳۰۸ گفته:

آخرا ز همت مردان غیور

شود آبا و وطن، حق، حق، حق

که معروف است و تصنیفی که همه می دانید: مرغ سحر ناله سر
کن. یک دوره ی بینا بینی در اینجا وجود دارد و در اینجا است که
هنرهای تاریخی ملی واضح می شود، در اینجا شما می بینید که تمام
این اقتضای متبلور می شود در یک مردی به اسم نیما یوشیج. او
مبتنی بر یک فرهنگ نیرومند است. انقلاب آزادی بخش
همراه با این فرهنگ شده، این فرهنگ الهام گرفته و به این فرهنگ
الهام داده. همینطور یک دادوستد دائم. یک دوره است که شعرا
متوجه شدند با این فرم جدید چکار باید بکنند، باید این حرف جدید
فرم جدید هم داشته باشد. و حالا به فرم جدید می رسد. اینجا است که
شما به این می رسید که تحول در بستر تاریخی خودش اتفاق می افتد
و به این ترتیب عمومی می شود. اقلامادر مورد نیما این را
شاهدیم. کسانی که بیست و چند سال است که در خارج هستند، از نیما
این را به یاد دارند که در رادیو مسخره اش می کردند و در دانشگاهها

بعنوان شوخی مطرح می کردند. ولی امروزه می بینید که در هر فرم اجتماعی، این نیما هست که حرفش و فرمهای پیشنهادی اش در اجتماع پیش می رود. می گویند کسی به نیما که خان بود (البته خان ندارد) گفته است که نیما خان قاطر نمی خری؟ قاطر در آن زمان مثل ماشین امروزی بود. گفته بود که من قاطرمی خواهم چکار، قاطرهای من در آینده از روی میزها راه می روند. این آدمی است که به آینده اعتماد دارد و در جهت آن کار می کند. وقتی نیما مرد یک گونی آثارا از او باقی ماند که من آن گونی را دیده ام، در زمینه های هنری از شعرو داستان و نمایشنامه و قصه کودکان کار کرده بود و بتدریج کارهایش چاپ شد. نسل امروزی، نسل بعد از نیماست که مشخصه ای دارد. نسل بعد از مشروطیت، نسل بعد از جنگ دوم جهانی، نسل بعد از انقلاب ۵۷، ...، یکی دیگر از ویژگی ها درباره ی نسلی که در زمینه ی ادبی کار می کند این است که نسل بعد از نیماست. یعنی نیما مهرش را روی این نسل گذاشته است. داستان نویسی مقوله ی دیگری دارد، در ایران قدیم نثر جدی گرفته نمی شد، کسی نثر را برای زیبایی و هنرنمی نوشت و آنها که نوشته اند آثاری پراز پیچیدگی و تعقید بوجود آورده اند که هیچ ارزش ندارد. و صاف الحضرت تاریخ و صاف را برای خان مغول نوشته که تاریخ خوبی است ولی نوشته که من نمی خواهم تاریخ را به طور عادی بنویسم، اگر شما بتوانید پیدا کنید که این

چه گفته است شاهکار کرده‌اید! ، معروف است که این برای خان مغول " غازان " خوانده شده بود. خان بیچاره سرش گیج رفته بود. همچنین نادر افشار مورخی داشت به نام میرزا محتدی خان استرآبادی که دره‌ی نادری را نوشته بود و او هم خواسته بود که خیلی شاهکار کند، و معروف است که نادر در یکی از جنگ‌هایش با عثمانی‌ها اسبش تیر خورد و به زمین افتاد و شکست خورد. این مورخ یک نامه‌ی نویسد به شاه (این نامه وجود دارد) که نوشته است که آسمان رکاب‌بندگان شما را بوسه زد سر آسمان سای به خاک آمد، خلاصه مقصودش یک همچون چیزی بود، نادر که این را شنیده بود، گفته بود که پدرم در آمد. به این ترتیب نثرایران احتیاج داشت درزمینه‌های مثل نمایشنامه نویسی، خون ازخارج به آن تزریق شود. درحالی که ما در شعر به این احتیاج نداشتیم. شعرفارسی همین حالا هم روی هزارسال سابقه‌ی تاریخی ایستاده و به همین دلیل من به شما عرض کردم که یک چیزی است مثل قالی ایرانی. آثاری که پدید آمد، نمی‌شود گفت که ممتاز بود، ولی بهر حال مرهون چند نویسنده‌ی سرشناس و قدر اول ایرانی است. حداقل درزمینه‌ی داستان کوتاه دو اسم به عنوان آباء داستان نویسی شناخته شده، یکی محمدعلی جمالزاده است که به لطف عمر دراز در واقع خودش تاریخ زنده است، یعنی کسانی را که جمالزاده دیده

الان خاک شده اند. و او اولین کسی است که یک امتحانی کرده در زمینهای داستان های کوتاه. یعنی موضوع نیز کوتاه باشد. قبلا نیز داستان کوتاه می نوشتند ولی مثل خلاصه ای یک رمان بود. طبیعتا در داستان کوتاه الان شما بخواهید بنویسید نمی توانید سال را در داستان کوتاه بگذرانید. نخستین کسی که متوجه این شد و آن را پیاده کرد سید محمد علی جمالزاده بود ولی فرم غربی را صادق هدایت به داستان کوتاه داد و امروزه نویسندگان ما از زیرعبای او در می آیند. علاوه بر مسئله داستان های کوتاه یکی از آثار هدایت که بوف کور باشد حاوی رئالیسمی است معروف به رئالیسم ماژیک یا جادویی، چیزی که در آمریکای لاتین در آثار آدمهایی مثل مارکز و بخصوص آستوریاس می بینم. چیزی که آنها گرفته اند از واقعیت اما سورئالیسمی است. من نمی توانم وارد جزئیات شوم چون وقت تنگ است ولی یک مثال می زنم. یکی از رمان های فاکنر به نام "مهراب" است که در آن گانگستری با چوب بلال به یک دختر تاجا وز می کند. در دادگاه آمریکا چوون وکیل مدافع می تواند آبروی طرف را ببرد، آنها کوتاه می آیند و این شخص از اعدام در می رود. ما هنوز به عنوان خواننده نمی دانیم چه اتفاقی افتاده و رئالیسم حکم می کند که نویسنده به ما توضیح ندهد و کسی به ما نگفته. اما یک فصل داریم که این دختر در چارتر است و این صحنه را از سر می بیند، قلم فاکنر این را

با استاندارد تب او نوشته، یعنی اون جملاتش را خط نمی زند،
تصحیح نمی کند، جملات می شکنند، پاره می شود ولی نبوغ
داستان نویسنده باعث شده که شما رئالیسم هذیان او را ببینید،
نه آنکه به آن می گویند آنتی رئالیسم. در بوف کور هدایت هم
ما با همچون کاراکتری روبرو هستیم که عناصر اصلی که به اصطلاح
به عنوان یک خط رئالیسم این کار را حرکت می دهند چپ هستند.
به هر حال از دوره‌ی مشروطه تا ۱۳۰۰ را شما می توانید در کتاب صبا
تانیما اثر مرحوم آذین پور، مطالعه کنید. ولی از سال ۱۳۰۰
به بعد، ما کتاب دقیق به این شکل نداریم و باید به چندی-
کتاب مراجعه کنیم که یکی از آنها کتاب خود من است نویسندگان
پیشرو ایران که این نثر، داستان کوتاه، رمان، نمایشنامه
نویسی و نقد ادبی را از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۵ دنبال کرده. این
دوره‌ها به این صورت هستند: مشروطیت عقده‌ها را باز
می کند و خلاقیت بیرون می ریزد. ۱۵ سال بعدی دوره درگیری
سیاسی است که آثار خوبی در این دوران تولید نمی شود
زیرا که نویسندگان و شعرا خود نیز درگیر در این مسائل
بودند. تا دوره‌ی کودتای رضا خان. در این دوره بخاطر سانسور
شدید حکومت، کلمه‌ی کارگزاران سوری شود و حتی درجائی که
معنای کلمه‌ی کارگر را نداشت به شوخی گفته اند:
" تیر عشقت در قلبم کارگر افتاد"، کلمه‌ی

کا رگر حذف شده است . یا کتاب شمل قرمز به شمل طلائی تبدیل شده بود . فرهنگ در این سالها نسورگیری کند و در نتیجه درون گرا میشود . پانزده سال اول حکومت رضا شاه را ما پیش روی داریم که فرهنگ درون گراست . یعنی فردگراست . یکی از نمونه های بارزی از آن خود افسانه های نیما است . یعنی نشانه های این دوره به رویا رفتن و به گذشته رفتن و دنبال عشق خود رفتن و به زمان حال نیامدن است ، می گوید :

من از این دونا شهرستان نیم

زاده ی پردردکوهستانیم

همه ی آثار آن دوره فردگرائی است که بیشترین نمونه اش را در رمان می بینیم ، مثلا آثار محمد مسعود ، ارزش او این است که مقداری رئالیست است و در رمانهاش نسخه نمی پیچد . از سال ۱۳۰۷ حکومت محصلان را به اروپا می فرستد . وقتی آنها برمیگردند اغلب مکتبهای هنری ، اغلب احزاب جدید ، اغلب فکرهای چپ و راست ، و حتی تا زمان حال هم آن پیرمردهای استخوان دار قدیمی که به درسیاست هنوز می خورند از محصلان اعزامی آن دوره هستند . این محصلان اعزامی در بازگشت قبر رژیم را که آنها را فرستاده بودند می کنند . خود آنها تحولات جدید را در نوشتن می آورند مانند : صادق هدایت و بزرگ علوی و غیره که من در آن کتاب همه را شمرده ام و درسیاست به همچنین . به این ترتیب در

دوران سیاه‌پایان نا پذیر که اوج آن سال ۱۳۱۵ هجری شمسی است، بوف کور صادق هدایت دره ۱۵ نسخه در هندی منتشر می شود در واقع این دوران آینده را با زبان آن دوران می گوید، فرمهای جدیدی را که در آینده صدها نفر می نویسند. می گویند نیما شعری دارد:

شب است و توفان شده است ، مردی پنجره را باز کرده و روی دیوار مقابل توکان نشسته . مرد پنجره را می بندد و توکا به پنجره نوک می زند . مرد می گوید برو ولی توکا می گوید می خواهم برایت بخوانم ، و مردمی گوید که برو واومی گوید :

به آن شیوه که در میل تو آن می بود و به آن شیوه که در تومیل آن می بود پیت بگرفته نوخیزان براه دور می خواند . توکا می گوید که آنها که می خواهی آمده اند و دوران آینده را پیش بینی می کند . همچنانکه همه تحولات را در ایران شما پیش بینی آنرا در آثار ادبی می بینید و نه در آثار سیاسی یا جامعه شناسی . در همان دوران رضا شاهی ، نطفه ی دوران بعدی گذاشته شد ، بعد از شهریور ۱۳۲۰ که مقارن با ضعف دولت بودند توافقی دولت و ملت ، و به این ترتیب ۱۲ سال هرج و مرج یکبار دیگر شاعران و نویسندگان بسیاری پیدا شده اند که بعزت جو منا قشهنه نتوانستند آثار خوبی خلق کنند . ولی زبان نشان باز شد و به این دنیا پا گذاشتند و بعد از ۲۸ مرداد ، شاملو یا اخوان ، کسانی بودند که در آن دوره ، چشم

به دنیا باز کردند، و باز در دوره‌ای که متاسفانه اختناق سیاسی یک تنگنا ایجاد کرده بود، این انضباط تحمیلی باعث شد که به قول آندره ژید از یک درتنگ عبور کنند، یعنی فرمهای نوین در ادبیات ایجاد شده بهترین دوران به نظر من دهی چهل و پنجاهه در ایران است. شاید آثار آن دهه از نظر کیفیت با تمام آثار پنجاهه، شصت سال اخیر مقابله می‌کند. بعضی چیزهایی که مانداشته‌ایم مثل تئاتر ایرانی مثل بلبل سرگشته و سینمای ایرانی و رمان که ما اصلاً نداشته‌ایم بجز اندک شماری و آنها هیچکدام جامع و مانع نبودند. گرافیسم و هنر پشت جلد، باز هم مال این دوران است. آن یک دوران فرهنگی سازنده است، که این دوران مرهون یک تعادل بین مردم و سانسور دولت است. وقتی از ه ۵ به بعد سانسور وحشی میشود، این ادبیات باز وارد کمون میشود و اگر کلید در ۵۷ یا ۵۸ چاپ شد محمود دولت‌آبادی آنرا در ۵۷ ننوشته بود، بلکه در آن دوره نوشت و نگه داشت تا موقعی که بتواند آنرا انتشار دهد، و هم امروز هم در ایران معاصر این کار انجام می‌شود. در ایران معاصر الان جامع و محافل ادبی وجود دارد که با هم شدیداً روی ادبیات کار می‌کنند. دهها رمان دارد نوشته می‌شود، نمایشنامه نوشته می‌شود. اگر منفذی هست به اسم سینما، پارسال در فستیوال تهران در حدود چهل فیلم عرضه شد و در میان این فیلمها، چهار - پنج تا چهره خیلی خوب پیدا شد. این

مسئله که چه اشکالی هست، همه می دانیم بهر صورت سرگذشت ادبیات ما دائم مقابله با سانسور بوده و بازتاب سرگذشت ملتی بوده که برای استقلال ملی اش مجاهده می کرده است .

□ سؤال و جواب :

سؤال ها ، سئوالات خوبی هستند ، منتهی دریک مقولسه است ، یعنی می توانم اینها را سرهم جمعش کنم . این سؤال : به مبارزه دردوران زبان دری و استقلال ملی اشاره کردید . لطفا نظرتان را پیرامون نقش آن دردوران کنونی و وضعیت حاکم برجامعهی ایران اگر امکان دارد تشریح کنید . و بعد نظرتان را راجع به شعر مردمی . و کلا شاگرد و نقش آن درجامعه چیست ؟ این سؤال برابر است با این سؤال : لطفا راجع به وضعیت کنونی ادبیات توضیحی بدهید . تقریباً یکی است و باز : توضیحات بیشتری پیرامون تغییر و تحولات محتمل در ادبیات و فرهنگ آیندهی ایران بدهید . چگونه می بیند و چه شاخه از ادبیات معاصر را بیانگر تغییرات اجتماعی حاضری دانید و لطفا چند مثال . بعد یک سؤال ، تاثیر انقلاب ۵۷ بر ادبیات ایران ، بعد اینجا به عنوان شخصی که تجربه و اطلاعات زیادی در زمینهی هنر و ادبیات دارد آیا به شخصی که این کار را در آینده در نظر دارد چه توصیه ای دارید . اینهم یک سؤال دیگر است ، سرانجام در مورد داستان نویسان جوان امروز که نمونه های آن در مجموعه ی ۸ داستان

خوانده شده است .

من سعی می کنم تا آنجا که امکان دارد به این سئوالات پاسخ بدهم . شعر فارسی دو تا نقش دارد یکی نقش عمل کننده بوده و یکی نقش اشاره کننده . یکی از مسائل اساسی ادبیات ایران اگر شما توجه بفرمائید ، این است شعرا ایران از دیرباز مقدار زیادی شعر سفارشی بوده است . به این معنا که در واقع برای دربارها گفته می شد . آن روزگار یار و یارو باید با خدمت دربار و تشکیلات و دستگاه اینجوری زندگی می کرده و استثناء هم داریم شعری که به معنای واقعی امروز صاحب ایدئولوژی بوده اند که من ناخسرو را بر شمردم . شاعری بوده است صاحب ایدئولوژی ، یک خط اضافه ندارد و طبیعی است که وقتی شعرا ایران به انقلاب مشروطه می رسد شعرای دستور بگیر یا سفارش بگیر کمتری شوند . با وجود این در دوران همان شعرای سفارش بگیر ما شعرای خوبی هم داریم که از بغل همین شعرای سفارش بگیر ، حرفهای خوبی هم زده اند . در تاریخ بیهقی تکه ای هست که بهرامی سرخی به هند تبعید می شود چون به شاه نصیحت می کند که مشغول شکم پروری هستی :

شاه چو دل بر کند زباغ و گلستان

مملکت آرد به چنگ آسان آسان

و غیره . البته این شعر بهرامی نبوده ولی بهر حال نصیحت

می کند و تبعیدش می کنند و کم نیست امثال این . به هر حال جز دوسه شاعری که به خاطر یک انگیزه‌ی بیرونی از خیر ممدوح گذشتند مثل ناصرخسرو ، فردوسی و تاحدی عبید در هزلیاتش نه اشعار جدی اش شعرای دیگر مجبور بودند اینطوری زندگی کنند تا عصر صفویه . عصر صفویه هم شاعر رفته بود توی قهوه‌خانه با وجود این کار مهمی بروز نداده بود . پس بنا بر این ، این تعیین کننده نیست که شاعر در خدمت دستگاری بوده است یا نه ، مهم این است که چطور در خدمت بوده است . نمی گویم که شاعر امروز بدینگونه باید باشد . تا اینجا گذشته را تعقیب می کنم . اما یکی از نمونه‌های جالب این است : از زمانی که شعر نو به وجود آمده است ، اقل تا سال ۵۷ شعر نوی ما شعر نثر نبوده است ، یعنی با شعر نو کسی مدح نگفته است . این یکی از نمونه‌های بارز است . فرم محتوی را تعیین کرده ، توجه کنید ، فرم پیشرفته محتوی را تعیین کرده است . به یاد دارم وقتی در سال ۴۷ ، ۴۸ از دانشگاه پولی می گرفتم ، روزنامه‌ها جنجال خوبی به پا کرده بودند و میخواستند به این سؤال که آیا خوب است ادبیات معاصر در دانشگاه تدریس شود؟ پاسخ بیا بند و وقتی با من صحبت کردند من در نتیجه‌ی حرفه‌ای که زدم گفتم که ادبیات معاصر ایران فرمی دارد ، پیشرفته و با دانشگاهی که در آن به عنوان خرج تحصیل پول می گیرند نمی خوانند . یعنی مطالبات و مدعیاتی در این ادبیات

هست که با این منافات دارد. در نتیجه وضعیت نقش شعر در روزگار امروز را باید با این دیدنگریست، که شاعران خوب ما که تعدادشان نیز کم نیست چگونه زندگی می کنند و چه کار می کنند. جواب این سؤال به نظر من نقش شعر را معین می سازد: گاهی نقش شعر نفی است و گاهی اثباتی. همانطور راجع به وضعیت کنونی ادبیات و فرهنگ ایران. حال ما مقداری وارد جزئیات می شویم: شما بهتر می دانید که امروزه ادبیات ایران تریبون خود را از دست داده. ولی مسئله ای نیست چرا، چیزی به نام اندیشه و روح وجود دارد که در دیگران نیز تجلی خواهد نمود و اگر کار من در دوران سابق سه سال توقیف بود با نگاه کردن به عکس نیما یوشیج، استاد روحی من و هم دوره هایم، در اقامت و پشت میز کارم در اداره، به یاد می آوردم که آثار این مرده ۳ سال توقیف بود و در گونی می ریخته ولی تاریخ باسی سال متوقف نمی شود. احتیاجی نیست که آثار آدم حتما چاپ بشود. مگر پیش از اختراع چاپ به وسیله ای گوتنبرگ کسی اثری خلق نمی کرد؟ می کرد. این یک بخش است. در ایران امروز نیز به همین طریقه است. با وجود این در ایران امروز کار می شود. گاه گاه نیز آثاری هستند که چاپ بشوند. در ایران معاصر سانسور در جنبه های مذهبی است، یعنی سانسور به شدت رژیم سابق نیست ولی در این دوره لوازم و وسایل چاپ دیگر نیست. یکی از مشکلاتی که امروز در ایران هست دوازه

شدن کا غذ مثل همه چیز دیگر است . یعنی اگر شما به یک دستگاہ دولتی خدمت کنید و آنها به شما لطف کنند یک حوالہ ہی یک یخچال به شما می دهند و شما این حوالہ را می برید ، ده ہزار تومان خریدہ ، ہفتاد ہزار تومان در بازار آزادی فروشید . همینطور است با کا غذ . اگر امروزہ بہ من کا غذ دہند منطقی تر بنظر می رسد کہ بہ جای چاپ کتاب آن را فروختہ و با آن زندگی کنم . تا این جنگ کما از پایان آن نادانم ، تمام شود وضع همین خواہد بود .

قسمت دیگر سکوت شاعر است کہ در کشور ما معنی دارد و ہمیشہ نیز داشتہ . با وجود این سالیانہ جنگ ہائی در ایران احازہ چاپ می گیرند کہ در آنها خروارہا نمونہ کہ از ادبیاتی کہ ساختہ و پرداختہ می شوند موجود است . برای نمونہ وجواب بہ سئوال ۸ داستان من این مطلب را عنوان می کنم :

مجمع ہایی داریم کہ در آن ہنرمندان گردہم آمدہ آثار خود را عرض کردہ و بیرحمانہ آنان را نقد و بررسی می کنند . چنان جسورانہ کہ گاہی انتظار می رود گردہم آیی بعدی وجود نداشتہ باشد . ولی این تنها موردی است کہ کسی از انتقاد نمی رنجد و روابط دوستانہ بین ایشان باقی می ماند زیرا با اینکہ اکثرًا خلاف را ادعا می کنیم ، ہمہ از انتقاد می رنجیم ، نمونہ اش خود من . این ہنرمندان نسل بعد از من ہستند و من گاہی اوقات بہ این مجامع فراخواندہ می شوم .

در داستان نویسی ما نویسندگان مترقی شناخته شده‌ای داریم . برای نمونه ۸ تن آنان در کتاب ۸ داستان است که اینجا آثارشان را مطرح می‌کنیم:

مقدمه‌ی کتاب را نویسنده‌ی شازده‌ی احتجاب و بره‌ی گمشده‌ی راعی، آقای هوشنگ گلشیری نوشته‌است که اخیراً اثرش در ایران به نام جبه‌خانه چاپ و منتشر گردید. او در مقدمه ذکر می‌کند که این داستان نویسان و آثارشان در واقع نشانه‌ی این زمانه و روزگار هستند. نخست از اکبر سردوز می‌است که قبل از انقلاب یکی دو داستان چاپ کرده بود، داستانی به نام آقا مهدی زیگزالدوز. داستان راجع به خیاطی است که اطرافیان‌ش را ترک کرده و می‌خواهد کارخانه‌ای به راه‌بیا نداد، حال آنکه کارخانه‌اش یک چرخ خیاطی است. داستان زندگی این فرد را در جامعه‌شان می‌دهد که چگونه وقتی چرخ نیاز به تعمیر دارد به دنبال وسایل یدکی آن می‌گردد ولی چیزی پیدا نمی‌کند و برای این ناتوانی، آزار او ستا و دعوا با زنش نیز اضافه می‌شود. نمونه‌ای خوب درباره‌ی چنین زندگی‌ای و یک داستان رئالیست است.

قصه‌ی دیگر از محمد صفدری است. او اهل جنوب ایران است. بچه‌های خوزستان قصه‌نویسی را در خون خود دارند. من در یکی از مقالاتم اصطلاح جدیدی بنام مکتب خوزستان به کار برده‌ام. مکتب خوزستان توسط بهترین داستان نویسان ما و نوجوانان آن که

از کاربرد تکنیکی بسیار خوبی بهره‌مند هستند به وجود آمده است .
دلیل پیدایش آن ، درخوزستان ، بخصوص منطقه‌ی صنعتی، جهان
کهنه‌ونو در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. برای مثال چینی‌ها
نظیر حصیرآباد در کنار پیشرفته‌ترین صنعت دنیا است . این تعارض
وتضاد نبوغ می‌آفریند . در آمریکا نیز نویسندگان خوب از چنین
پشتوانه‌ای بهره‌مندند . چندسال پیش در فرانسه نویسنده‌ی
آمریکایی از لوس‌آنجلس را ملاقات کردم به اسم
Charles Dokotsky ، که اثرش به فرانسه ترجمه شده بود .
داستان او ترکیبی است از رئالیسم همینگوی و فاکنر ، ادبیات
علمی و حادو و حنبلی و رومیانه و اروپا . داستان‌های اول نقد در
ادبیات زیرزمینی منتشر می‌شده و آثار این آدم در ۵۶ سالگی به
وسیله‌ی فرانسوی هاگشاف شده . با داشتن این ترکیبات آثار او
منحصربه‌فرد اند ، به لطف برخورد او با دنیای کهنه‌ونو . محمدرضا
صفدری نیز که یکی از بچه‌های جنوب است داستانی به اسم سنگ
سیاه در اینجا دارد . آثار او در کتاب جمعه چاپ شده اند و مجموعه
وی در ایران هنوز اجازه‌ی انتشار نیافته است . او یکی از
استعدادهای آینده‌ایران در زمینه‌ی داستان نویسی
است . داستان راجع به یک کارگر ایرانی است که سالها در کویت
زندگی کرده و هر سال می‌گفته که به وطن باز خواهد گشت . آنجا
خانواده‌وزن و بچه‌اش زندگی می‌کنند . با اینکه مدام گفته بود

برمی گردم، آنجا خانوادۀ تشکیل داده ولی وقتی دروا قمع
حوصله اش سر می رود بازگشته و به قبرستانی در ولایتشان فرود
می آید. داستان سبک زیبایی دارد و من در اینجا آخر آن را
برایتان می خوانم:

عبدالله نگاه کرد، هر دو مزار گلی بود و پارچه ی سیاهی
روی شان کشیده بودند. این یا آن، مزاری بود مانند همهی
مزارهای دیگر. راه افتاد. خیلی از شب رفته بود. در میان همه
خانه ها، خانه ای بود مانند همه خانه های دیگر. توی سرا نخلی
بود مانند نخل های دیگر. گاو ی علف می خورد، خری زاره
می داد، پیرمردی آب از چاه می کشید، فانوسی روشن بسود. و
دیواری بود مانند همهی دیوارهای گلی که انگار دو چشم می شیی
میان خشت هایش به آدم نگاه می کرد.

عبدالله روی دیوار گردن کشید. دید و نشست و بود با جامه ی
سیاه و تن و پیکری که گوشت آورده بود. سفیدخاره بود و مینار از
گردنش افتاده بود و موهای سفیدش، ماه بگم.

از دیوار پایین آمد. راه خاکی را پیش گرفت. راهی بسود
مانند همهی راهها. مرده کشی از شهر آمد مانند همهی مرده کش های
جهان. باز هم رفت، دور شد، مانند همۀ رفتنهایی که رفته بسود
ولی این بار برگشت پشت سرش را نگاه کرد. در روشنای فانوس،
سایه ی نخلی روی دیوار شکسته بود مانند همۀ سایه های دیگر. و در

درگاه آن خانه، زنی نشسته بود که مانند هیچ زن دیگری نبود.*
با این پاساژ شعرگونه خوب، در اتمام داستان نویسنده‌ای
خوب متولد شده است ولی بشرطی بقول آقای هوشنگ گلشیری در
سخنرانی اش، در ۱۰ شب جوان مرگ نشوند. آنطور که وی می گوید
آثار خوب نویسندگان غرب از ۵۰، ۶۰ سالگی به بعد است ولی در
ایران تا آن سن کار تمام است مثل خودکشی هدایت در ۴۸ سالگی.
قصه‌ی سوم حفره است اثر قاضی ربی حاوی، یکی دیگر از
بچه‌های جنوب. داستان راجع به جنگ ایران و عراق و دوسرباز
است که در سنگریکی دیگری را کشته و مشاهده می کند که کشته، خودش
است و داستان قصه‌ی از زبان کشته است یا از قاتل .
در این ضمن بدن نیست تذکردهم که اینها گزارشی از ادبیات
امروز ایران نیز می باشد.

قصه‌ی چهارم جزیره است از علی اصغر عبداللهی و او نیز
بچه‌ی جنوب است. داستان مجموعه‌ی داستان‌هایی است که در یک
جزیره در جنوب می گذرد. گروه‌هایی از مرکز به آنجا گماشته
می شود. شهرداری بودجه‌ای برای ساخت یک فلکه و یک مدرسه
پرداخت کرده و در آن فلکه مجسمه‌ی شاعر ملی رامی خواهند گذارند
که فردوسی است. وقتی مجسمه گذاشته می شود، آنرامی دزدند و
تحقیق این گروه‌بان پیرامون یافتن آن است. هیچکدام از

* کتاب " هشت داستان "، صفحه ۴۹ .

اشخاص بدن‌نیستندولی همه‌دچار سوء تفاهم هستند. آخراین داستان را می‌خوانم:

گروه‌بان به‌خواب رفت... وحالا درمیدان کوچک جزیره بود. به‌سربازان فرمان می‌داد که جلوستون مجسمه‌به‌صف شوند. دستوربه‌دست‌فنگ داد. خودش روی پاشنه‌با آداب تمام چرخید و سلام نظا می‌داد. واین‌هما نوقتی بود که با یدترومیت نواخته می‌شد. اتفاقی افتاد، سربازنوازنده‌با پاره‌آجری نقش‌زمین شد. هیاکل واشباحی ازخیم کوچه‌پیچیدند. گروه‌بان نهیب زد. سربازترومیت را برداشت و سرجایش ایستاد. گروه‌بان گفت: " به‌جای خود!" و دیددسته‌ی بیشماری پرنده‌ی کاغذی ازنبش کوچه‌به‌طرف میدان پرتاب شد. پرنده‌های کاغذی معلق زنان روی سر سربازان می‌چرخیدند. گروه‌بان بچه‌های کوچکی را دید که نبش کوچه سرک می‌کشیدند. داد زد: " به‌جای خود!" و یک پرنده کاغذی رفت توی دهانه‌ی شیپورگیرکرد.

سربازلیپهایش با دکرده بود. درترومیت دمید. یک پرنده کاغذی بیرون آمد و سرتا سرمیدانگاه را دورزد و جلوی پای گروه‌بان افتاد. سرباز حالا با خوشحالی توی شیپورمی دمید. اهالی بومی ازنبش کوچه بیرون زدند. گروه‌بان داد زد: " به‌جای خود!" و مردم روبروی سربازها صف کشیدند. گروه‌بان گفت: "آ ماده." بچه‌های داد زد: " ماه، نیگاکنین به‌ماه!" سربازها و

مردم وگروهبان به ما هنگاه کردند .

صبح وقتی گروهبان به پاسگاه می رفت همان بچه را دید که با زنبیلی پراز جوجه بلبل می گذرد . از بچه پرسید :

" اینارو می بری بفروشی ؟"

بچه گفت : " نه ، کی حالا بچه بلبل می خره ؟"

گروهبان گفت : " چطور ؟"

بچه گفت : " اینا دیر دنیا اومدن ، دیگه بزرگ نمیشن .
هواسردبشه می میرن ."

گروهبان تا وقتی ابلاغیه را از سرباز پستی گرفت ، هنوز به فکر زنبیل پراز بچه بلبل های بود که دیر به دنیا آمده بودند . ابلاغیه را تا کرد ، در جیبش گذاشت و از پاسگاه بیرون زد . در قهوه خانه معلم را دید که چای می خورد و دورتر از مردان دیگر نشسته است . مردان بومی دوریک کوسه ی بزرگ و چاق حلقه زده بودند و بدن کوسه را واری می کردند .

هاشم گفت : " می بینی سرگروهبان چه کوسه ای گرفتن ؟"

شکم کوسه آما س کرده بود و هنوز مایع چسبناکی به رننگ قهوه ای از جای بریدگی اش بیرون می زد .

هاشم گفت : " شاید تو شکمش طلا باشه ."

گروهبان گفت : " طلا ؟ طلای چی ؟"

هاشم گفت " آخه کوسه ها ، نه اینکه دست و پای آدمایه

می خورن ، اینه که توش کمشون انگشتر ، حلقه ... هست ."

گروه بان خم شد و پوزه‌ی کوسه را با انگشت باز کرد . روی نیشهای سفیدکوسه ، خون دلمه شده بود .

گروه بان گفت : " با چی صید شده ؟ "

زائر خلیل گفت : " والله ، با هیچی ، همینطوری دیدیم افتاده کنار شط . "

معلم گفت : " خب حتما کسی یه وقتی یه جایش زده ، ناکار شده . "

گروه بان برگشت و معلم را نگاه کرد . معلم گروه بان را نگاه کرد .

عصر در مراسم شامگاه گروه بان به سر بازان گفت که حکمش آمده و با درجه‌ی استواری بازن نشسته شده است . سر بازان نمیدانستند هورا بکشند یا اندوهگین شوند . به چشمان گروه بان زل زدند . تابستان بی آنکه به تقویم روی میز گروه بان توجهی داشته باشد حالا دیگر به پایان می رسید ، زیرا این غروب زودرس در ساعت پنج و بادی که از شمال می وزید فقط می توانست نشانه‌ی پائیزی باشد .

پرچم پائین کشیده می شد . سربازی در شیپور می دمید و رنگ بنفش غروب از روی لبه‌ی کلاه گروه بان پائین می آمد . گروه بان به قراول دم پا سگاه گفت : مواظب پائیزی باش ، نچائی . و وقتی

گروهبان روی پل بود و مد شط تند در جهت مخالف می رفت می دید که جزیره روی آب شنا و راست . و همه چیز دارد با آب می رود . گروهبان به شوخی گفت : جزیره به جای خود و رفت در تراکم مه که آن سوی پل چمبره زده بود . *

داستان عکاسی از محمد محمدعلی ، داستان مردی است یک چشم که به عکاسی رفته ، تقاضا می کند چشم سالمش روی چشم از دست رفته اش چاپ شود . وقتی عکسش را دریافت می کند ، می بیند که هر دو چشمش ناپدید شده اند و قصه ی آقا با و رکن آقا از علی محمد سفندیار با ساخت زبانی خوب ، از کلام کودکی است که داستان زندگی اش را تعریف می کند .

کره در جیب از صمد ظاهری ، داستان کارگران شرکت شی—ر پاستوریزه در جنوب . گزارشی است رئالیستی از وضعیت کار در زمان شاه .

داستان پدر و پسر از ناصر زراعتی که دارای شهرت بیشتری است زیرا از نویسندگان قبل از انقلاب می باشد .

درزمینه ی نویسندگان زن ، خانم مینو دوانی پسر از اهالی جنوب ، که بنام منیر و . نویسندگی می کند از نویسندگان خوب آینده هستند .

نویسندگان جنوب از نسیم جنوب بهره مند هستند که بطور

* همان کتاب ، صفحات ۸۶ - ۸۹ .

با طنی آنها را از تکنیک بسیار خوبی برخوردار می کند و بقیه اش بسته به خواندن و یاد گرفتن و کار کردن و تمرین است . داستان به نام کنیزو دارد راجع به دختر بچه ای در محله ای در جنوب کوه شیفته ی زنی روسپی است که در محله شان رفت و آمد دارد . و ما از چشم این کودک ، این زن را می بینیم که رفته رفته پیر و مریض شده و زنی که روزی خواستگارهای بسیار داشت وقتی می میرد کسی بدنش را حمل نمی کند زیرا همه می گویند نجس است .

در شعر نیز ، شاعران کار می کنند . داستان نویسی با پشتکار قابل تحسین . شاعری بیشتر طبع روان می خواهد و سپس کارویا دگرفتن . در نما ی شنا مه نویسی گرفتاری چاپ شدن است . ولی در سینما ، کارگردانان مبتدی سابق ، امروزه کارگردانان خوبی شده اند ولی نقش زن بسیار محدود است .

سال پیش فیلمی به نام مادیان ساخته شد . داستان زنی بیوه است که در شمال مزرعه ای دارد و باران محصول آنان را دچار زنگ زدگی می کند . برادر که آدم پستی است می گوید که او دختر نه ساله اش را به مردی بدهد تا در عوض وی به او قاطر شخم زنی بدهد که در آخر ناچار می شود که این کار را بکند . نقش این زن را بهترین هنرپیشه ی زن ما سوسن تسلیمی بازی کرده است . ولی بخاطر اقتضای روزگار یک پاساژ به آن اضافه شده که مادر پس از یکسال بازمی گردد و می بیند که دخترزائیده و هوو نیز با او خوب

است . با اینحال فیلم طوری ساخته شده که کسی این قسمت آنرا با ورنمی کند .

دیگرتنگنا های حاضر کمبود فیلم خام است . وضع هنر و ادب در ایران معاصر کار کردن و ارائه آثار در شرایط موجود است که گاهی بعلت کمبود لوازم اولیه نظیر قلم و کاغذ غیر ممکن می باشد . در پاسخ به سؤال دوستی که نصیحت می خواست : هر چه بیشتر بخوانید و بنویسید . بجوئید ، عاقبت جوینده یا بنده بود . سؤال دیگری است : به جای تعالی زبان فارسی لغت و الایش بکار آوردید ، که بنظر می رسد برایتان خیلی مهم است ، چه عامل و نیروی اصلی دیگری شما را به شعر گفتن وامی دارد ؟ در جواب ، و الایش زبان فارسی نتیجه ی این کار است ، هدف ما نمی تواند تعالی زبان فارسی باشد چون در این صورت تبدیل می شویم به اساطیر محترم دانشگاه ها که کاری برای زبان فارسی نکردند . برای زبان فارسی کاری که باید کرد جستجو برای خلاقیتی است که شعله اش در زندگی می سوزد ، و اگر این خلاقیت را بتوان بدست آورد ، زبان فارسی نیز شکوفا خواهد شد . ولی آن خلاقیت ، آن عامل چیست ؟ در تاریخ ادبیات ایران ، این ادبیات در رابطه با استقلال بوده و به آن انگیزه های که استقلال از آن می خواسته پاسخ می داده ، اعم از اینکه درویشی می کرده یا اعم از اینکه شمشیر بدست می گرفته . در نتیجه چون به استقلال کمک کرده ، خودش نیز به استقلال رسیده .

این داد و ستد دائمی با زندگی بوده است که ادبیات فارسی را به اینجا رسانده. ولی هدف شاعران بجز آنها که هدف قبلی داشته‌اند اغلب چیز دیگری بوده. برای خودمن، هدف آرمان شخصی خودم بوده است.

سؤال بعدی: (در ابتدای صحبت خود اشاره کردید که ایران و ملت ایران دو چیز به جهان داده‌اند، یکی شعرویکی قالی، منظور شما از دادن شعر به جهان چیست؟ آیا اعتقاد به تاثیرگذاری شعر فارسی در شعر جهانی دارید؟ چگونه و کجا؟ یا آنکه بیشتر از ارزشگذاری شخصی شما از مقام شاعران و در این رابطه عرضه و انتشار شعرایران بخصوص شعر شاعران بزرگ ایران را چگونه می‌بینید؟

۲ - در رابطه با شکستن قالب سنتی و قدیمی اشاره کردید شاعرانی چون فردوسی، حافظ و حتی ناصرخسرو نتوانستند از قالب شعریرون بیایند. آیا معتقدید که در آن زمان نمیتوانستند از قالب سنتی خارج شوند. جواب این سؤال خاص این است که شعروقتی شکست که انقلاب آزادی بخش شده بود. فردوسی، ناصرخسرو و حافظ شاعران دوران استقلال طلبی بوده‌اند، نیمایوشیح دوران استقلال طلبی ودمکراسی طلبی بود، یعنی حکومت مردم. آنها حکومت فقط ملی و اینها ملی مردمی می‌خواستند یعنی حکومت دمکراسی ملی. در حکومت دمکراسی ملی وقتی مردم می‌آیند می‌شود قالبها

را شکست . هیچ نابغهای نمی توانسته در عصر حافظ قالب را بشکنند . بقیه‌ی سؤال : جایگاه تحولات تاریخی اجتماعی را در این رابطه چگونه می بینید ، بخصوص چه جایی برای تاثیرگذاری فرهنگ و ادبیات غرب در رابطه با تحولات ادبیات ملی ایران خصوصا شعر هست .

من گفته خود را بدین نحو تصحیح می کنم :

شعرا ایران و قالی ایران در جهان منحصر بفرد هستند . شعر فارسی از غرب کم ندارد و در غرب اثر حماسه‌ای چون شاهنامه فردوسی وجود ندارد . در مقایسه با ایلیدیا مها با راتا ، شاهنامه از لحاظ خلق شخصیت ها و ایجاد لحظه های درام از همه آنها بهتر است . شعرا روپایی با آهنگی که در شعر حافظ است قابل برابری نیستند . سئوالات فلسفی ما به شکل شعر بود زیرا ما در ایران نظیر افلاطون نداشتیم . نیز شاعری نظیر سعدی نبوده که کتابش دستور العمل زندگی شود ، که مثالهایی از او برابر با دلیل است . در شعر جدید ، شعری که با ایران قابل رقابت است شعریونان است نظیریا نسیس ریتسوس .

البته شاعران غربی خوبی نیز هستند نظیر T.S. Elliot

که شخصی مرتجع بوده ولی شعرش پیشرفته و شعر عربی و فارسی از او تاثیر یافته است . آداب و فرهنگ ما بسته نیست ولی ویژگی های خودش را حفظ می کند و سعی بر آن است که ثمری به این ملت دهد .

نیما می گوید تمام تلاش من این است که برای نسلی که بیست سال دیگر خواهند بود خوراکی تهیه کنم و دقیقاً این کار را می کند.

آثار م - ع . سپانلو

قصه	شعر
مردان (مجموعه ۵ قصه) چاپ اول ۱۳۴۹، دوم ۱۳۵۱، انتشارات موج (نایاب)	۰۰۰۵۲ بیابان انتشارات طرفه (نایاب) ۱۳۴۲
تحقیق بازآفرینی واقعیت (مجموعه ۱۱ قصه از نویسندگان معاصر ایران، باتحشیه وتفسیر) چاپ اول (قطع رقی) ۱۳۴۹، دوم (قطع جیبی) ۱۳۵۰، سوم (مجموعه ۱۵ قصه از نویسندگان معاصر...) ۱۳۵۲، چهارم ۱۳۵۳، پنجم ۱۳۵۴، ششم ۱۳۵۶، هفتم ۱۳۵۶، کتاب زمان	خاک (منظومه) چاپ اول ۱۳۴۴ انتشارات طرفه، چاپ دوم (همراه تفسیری ازیدالله رؤیایی) انتشارات ققنوس ۱۳۵۷
د اطراف ادبیات و زندگی (مجموعه ۲۲ مقاله و نقد درباره ادبیات) چاپ اول ۱۳۵۳، دوم ۱۳۵۶، انتشارات معلم. چاپ اضافی ۱۳۵۶، انتشارات گام.	دگبارها چاپ اول ۱۳۴۶ طرفه، دوم ۱۳۶۳ نشر اسفار.
نویسندگان پیشرو ایران (تاریخچه رمان، قصه کوتاه، نمایشنامه و نقد ادبی در ایران معاصر) ۱۳۶۲، کتاب زمان.	پیاده دوا (منظومه) چاپ اول (قطع جیبی) ۱۳۴۷، دوم (رقعی) همراه چند یادداشت از منتقدان ۱۳۴۹، سوم ۱۳۵۱، چهارم ۱۳۵۲، انتشارات بامداد (نایاب)
ترجمه د معاصره (نمایشنامه از آلبر کامو) ۱۳۳۹، ناشر د. منصور	سندباد غائب (منظومه باع شعر دیگر) انتشارات متین (نایاب) ۱۳۵۲
	هجوم چاپ اول ۱۳۵۶، دوم ۱۳۵۷، انتشارات روزبهان
	نبض وطنم را می گیرم کتاب زمان ۱۳۵۷

- عادل‌ها (نمایشنامه از آلبر کامو) چاپ
اول ۱۳۴۲، انتشارات متین. دوم (با
تجدید نظر) ۱۳۴۸، سوم ۱۳۵۰،
چهارم ۱۳۵۲، پنجم ۱۳۵۷، ششم
۱۳۵۹، انتشارات بامداد.
- کودکی يك دنيس (يك داستان از ژان
پل سارتر).
چاپ اول ۱۳۴۴، انتشارات قائم‌مقام،
دوم ۱۳۴۶، سوم ۱۳۵۰
- چشم انداز شعر امروز ایران (ترجمه
مختصر زندگی و نمونه اشعار ۱۰ تن
از شاعران معاصر ایران به زبان فرانسه)
باكمك آلن لانس
مجله Action Petique پاریس ۱۹۶۷
- دهلیز و پلکان (برگزیده اشعار یانینس
ریتسوس با معرفی و تفسیر) ۱۳۵۷،
انتشارات ققنوس.
- آنها به اسبها شلیک می‌کنند (يك داستان
از هوراس مک‌کوی) ۱۳۶۲ نشر نو.
- ادبیات کودکان
امیر حمزه صاحبقران و مهتر نسیم عیاد
چاپ اول ۱۳۴۷، دوم ۱۳۵۱، ناشر
کانون پرورش فکری کودکان و
نوجوانان.
- سفرهای سندباد بحری چاپ اول ۱۳۵۳،
دوم ۱۳۵۶، ناشر کانون پرورش فکری
کودکان و نوجوانان.
- آماده چاپ
خانم زمان (منظومه)
تبعید در وطن (مجموعه شعر)
حکومت شب (مجموعه شعر)
حکایت هیکل تادریک (مثنوی داستانی)
چهار شاعر آزادی (پژوهشی در احوال و
آثار عارف، عشقی، بهار و فرخی هزدی)
فرس دادن به تقریب (تأملی در شعر
منوچهری دامغانی)
تعلق و تماشا (مجموعه مقالات و نقد -
های ادبی)
در جستجوی واقعیت (مجموعه ۱۰ داستان
از پیش‌آهنگان قصه نویسی واقعگرا در
ایران با تحشیه و تفسیر).
مرآت البلدان (اثر اعتماد السلطنه، جلد
اول) ویرایش به همراه پرتو نوری علاء
مقلدها (رمان، اثر گراهام گرین) ترجمه
به همراه ع. سجادی.
شهربندان (ترجمه مجدد از نمایشنامه
در محاصره اثر آلبر کامو).
پنج‌په‌ای در ظلمت (ترجمه داستان
هراس انگیز اثر ا. ج. پی. لاوکرافت)



KANOON-E-ANDISHE
P.O. BOX 26011
ENCINO, CA 91426-2011 U.S.A.